



سوداگری و اندیشه مادی از عوامل افول دین در اروپای مسیحی بود/ ناتوانی مسیحیت در پاسخ به پرسشهای کلامی

یک عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه نمی توان افول دین در اروپای غربی را به صورت تک عاملی بحث و بررسی کرد...

یک عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه نمی توان افول دین در اروپای غربی را به صورت تک عاملی بحث و بررسی کرد، گفت: فقط سیاستهای عملی و رفتاری کلیسا نبود که این مشکل را پدید می آورد. مشکلات دیگری هم در تفکر دینی حاکم بر جامعه غربی وجود داشت، ازجمله اینکه نمی توانست پرسشهای کلامی را به خوبی پاسخ دهد. به گزارش خبرنگار مهر، برخی معتقدند در تجربه مدرنیته در غرب، افول دین در اروپای غربی را نباید به دلیل مدرنیزاسیون دانست، بلکه باید در شکست اروپا در تفکیک دین و دولت جستجو کرد، یعنی وقتی کلیسا بر امور سیاسی حاکم شد، قدرتی توأم با فساد را اعمال کرد و این اعمال قدرت باعث شد مردم ادعای کلیسا برای اعمال قدرت سیاسی را زیر سؤال ببرند و از کلیسا رویگردان شوند.

حجت الاسلام والمسلمین دکتر حمیدرضا شاکرین، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی درباره علل افول دین در اروپای غربی به خبرنگار مهر گفت: مسأله افول و از صحنه کنار رفتن دین در اروپا، را نمی توان به صورت تک عاملی بحث و بررسی کرد.

وی افزود: گرچه سیاستهای نادرست کلیسا نقش بسیار بزرگی در این امر دارد ولی فضایی که در اروپای آن زمان پدید آمد و گرایشهایی که در حرکتی اجتماعی حاکم شد، از عوامل مختلفی سود می برد. بخشی از اصل کم رنگ شدن دین در اروپا به خاطر حرکتی که پدید آمد، ناشی از این بود که دین و تفکر حاکمی که وجود داشت نمی توانست به پرسشهای جدی بشر پاسخ دهد و نیازی را که انتظار می رفت تأمین کند، را برآورده سازد.

این محقق و استاد حوزه و دانشگاه در ادامه سخنانش اظهار داشت: در کنار عامل فوق گرایشات مادی و دنیا طلبانه ای که به خصوص با پیدایش و رشد بورژوازی و سوداگری و اندیشه های مادی ارتباط داشت، هم تأثیرگذار بود. این عامل تا حدودی معنویات دینی را مغایر حرکت خود می دید که این عوامل هم دست به دست هم داد و بر افول دین تأثیرگذار بود. بنابراین از یک طرف برخی گرایشات نفسانی بشری که در آن دوره نقش تأثیرگذاری را داشت و حرکتی اجتماعی از یک طرف و از طرف دیگر ضعفی که کلیسا و سیاستهایش داشت بر افول دین تأثیرگذار بود.

وی تأکید کرد: فقط سیاستهای عملی و رفتاری کلیسا نبود که این مشکل را پدید می آورد. مشکلات دیگری هم در تفکر دینی حاکم بر جامعه غربی وجود داشت، ازجمله مشکلاتی که به لحاظ کلامی گرفتارش بود و نمی توانست پرسشهای کلامی را به خوبی پاسخ دهد. اینها دست به دست هم داد و این فضا را ایجاد کرد.

شاکرین در پاسخ به این سؤال که آیا به صورت کلی مدرنیزاسیون باعث بی دینی می شود آیا کشورهای دیگر ممکن است از چنین تجربه ای برخوردار شوند، گفت: در پاسخ به این سؤال ابتدا باید تعریف خود از مدرنیزاسیون را مشخص کنیم. زمانی است که منظور ما از مدرنیزاسیون صرفاً یک نگاه نوگرایانه داریم و پیشرفت و تحول و ... را بدون بار ایدئولوژیک خاص در نظر می گیریم.

وی با تأکید بر اینکه اگر این نگاه را داشته باشیم که منظور ما از مدرنیزاسیون ترقی و پیشرفت و تحول باشد مستلزم کنار رفتن دین نیست، تصریح کرد: ولی مدرنیزاسیون غربی، بار مکتبی و ایدئولوژیکی خاصی دارد و بر جهان بینی خاصی استوار است. اگر نگاه ما به این مدرنیزاسیون در معنای اصطلاحی اش باشد، با تمام آنچه که در غرب رخ داد و مبانی فکری نظری که وجود دارد مسلماً سازگاری چندانی با دین ندارد، اگر هم بخواهد سازگاری داشته باشد با دینی که در حاشیه قرار دارد، می تواند سازگار باشد نه یک دین فعالی که در عرصه و صحنه های سیاسی و اجتماعی حضور داشته باشد.